

فصلنامه علمی فقه و حقوق نوین

Print ISSN: ۲۷۱۷- ۱۴۶۹  
Online ISSN: ۲۷۱۷ – ۱۴۷۷

ISC.SID.NOORMAGZ.MAGRAN  
GOOGLESCHOLAR.ENSANI  
[www.jaml.ir](http://www.jaml.ir)

سال پنجم، شماره ۱۹،  
صفحات ۲۰-۱

## مبانی تقسیم مساوی بیت المال با تکیه بر قاعده عدل و انصاف

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

حجت عزیزالهی

دانشیار، عضو هیأت علمی، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، هشتگرد، ایران.

حمید بذرپاچ

### چکیده

از آنجا که از دیرباز بحث تقسیم عمومی بیت المال بین مسلمین از اهمیت فراوانی برخوردار بوده رعایت عدالت و مساوات در این تقسیم حائز اهمیت است. فقها برای اثبات لزوم رعایت مساوات در تقسیم امکانات به برخی از آیات قرآن مانند آیات قسط و آیات عدل و برخی روایات از جمله روایت حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام و روایت ابی اسحاق همدانی از حضرت امیر المومنین علیه السلام و نیز سیره قطعیه معصومین علیهم السلام و سیره متشرعه تمسک جسته اند. در کنار تمامی ادله مذکور قاعده عدل و انصاف دلیل دیگری بر این مدعا میباشد. که در کلام بسیاری از فقها با تعبیر مختلف بیان گردیده که مهمترین مستند این قاعده حکم عقل است. میتوان مصداق عدالت در تقسیم امکانات بین مسلمین را تسویه دانست؛ زیرا تنها دلیل دریافت این امکانات از بیت المال، اسلام آحاد جامعه است. و اسلام قابل رتبه بندی و تمایز نیست؛ و نمیتوان هیچ یک از آحاد جامعه اسلامی را بر دیگری از این نظر برتر دانست. اما از آنجا که در شرایط فعلی جامعه در برخی از موارد امکان تقسیم مساوی امکانات وجود ندارد؛ لازم است به بررسی ادله تقسیم مساوی امکانات پرداخته شود.

بیت المال، قاعده عدل، انصاف، مساوات، تسویه

واژگان کلیدی:

طبقه‌بندی JEL: فقه - حقوق - جزا و جرم شناسی - حقوق بین الملل - حقوق خصوصی

Scientific Journal of Modern  
Jurisprudence and Law

Print ISSN: ۲۷۱۷- ۱۴۶۹

Online ISSN: ۲۷۱۷ - ۱۴۷۷

Profile in ISC, SID, Noormags,  
Magiran, Ensani,  
GoogleScholar  
[www.jaml.ir](http://www.jaml.ir)

fifth year, Issue ۱۹

Pages ۱-۲۰

## Principles of equal distribution of public funds based on the principle of justice and fairness

Hojjat Azizolahi Master's degree in Islamic Jurisprudence and Fundamentals, Islamic Azad University, Qom Branch

Hamid Bazrpach Master's degree in Islamic Jurisprudence and Fundamentals, Islamic Azad University, Qom Branch

### Abstract

Since the discussion of the general distribution of the public treasury among Muslims has long been of great importance, observing justice and equality in this distribution is important. To prove the necessity of observing equality in the distribution of resources, jurists have relied on some verses of the Quran, such as the verses of Qista and the verses of Adl, and some narrations, including the narration of Hafs ibn Ghiyath from Imam Sadiq (a.s.) and the narration of Abu Ishaq Hamadani from the Commander of the Faithful (a.s.), as well as the definitive life of the Infallibles (a.s.) and the legal way of life. In addition to all the aforementioned evidence, the principle of justice and fairness is another reason for this claim. It has been expressed in the words of many jurists with different interpretations, and the most important document of this principle is the rule of reason. The example of justice in the distribution of resources among Muslims can be considered settlement; because the only reason for receiving these resources from the public treasury is the Islam of the individual members of society. And Islam cannot be ranked or distinguished; and no individual member of the Islamic society can be considered superior to another in this respect. However, since in the current conditions of society, in some cases, it is not possible to distribute resources equally; It is necessary to examine the arguments for equal distribution of opportunities.

**Keywords:** Treasury, rule of justice, fairness, equality, settlement

**JEL Classification:** Jurisprudence - Law - Criminal and Criminology - International Law - Private Law

## مقدمه

### ۱. مقدمه

از آنجا که بیت المال به عنوان بزرگترین منبع پر درآمد هزینه های جامعه اسلامی مسوب میشود؛ و برای آن از منظر فقه مصارفی معین گردیده است؛ که از جمله مهمترین این مصارف آن بین آحاد جامعه میباشد؛ چگونگی این تقسیم حائز اهمیت است. طبق ادله شرعی میتوان لزوم تقسیم مساوی بیت المال بین مسلمین را برداشت نمود؛ اما در شرایط جامعه فعلی گاهی این تساوی ممتنع جلوه میکند؛ و قهراً برخی از آحاد جامعه بهره بیشتری از امکانات میبرند؛ لذا لازم است مستندات حکم تسویه بیت المال بین مسلمین بررسی گردد؛ تا در پرتو آن، حکم این تمایز فهری روشن شود

### ۲. مفهوم شناسی

از آنجا که قبل از بررسی احکام باید موضوع را مفهوماً و مصداقاً مورد بررسی قرار داد مناسب است که به بررسی مفردات و مفاهیمی که حکم تسویه تقسیم عمومی بیت المال پرداخته شود.

### ۲.۱. بیت‌المال

در کتب لغت تعریفی برای آن یافت نشد. شاید به دلیل آن است که این لغت از وضع شارع بوده؛ لذا قبل از اسلام تعریف لغوی نداشته است. و بعد از آن نیز به همان تعریف اصطلاحی در فقه اکتفاء می‌شود. این کلمه ترکیبی است اضافی از دو کلمه بیت و مال است. اما باید توجه داشت که ترکیب بین این دو کلمه، کلمه جدیدی با معنی جدیدی می‌سازد.

بیت در لغت به معنی مأوی، مأب و مجمع الشمل تعریف شده؛<sup>۱</sup> لذا به بیت شعر، بیت گویند چون محل جمع شدن الفاظ بر وزن خاصی است.<sup>۲</sup> در قرآن نیز این کلمه در اکثر آیات در همان معنای لغوی خود به کار رفته است. البته در برخی از آیات با توجه به مضاف یا مضاف‌الیه آن، معنایش تغیراتی کرده که بی ربط با معنی لغوی نیست. مثلاً در برخی آیات این کلمه به اسم خداوند یا به ضمیری که به خداوند بر می‌گردد اضافه شده (بیت الله - بیتی)؛ که مراد از آن کعبه است.<sup>۳</sup> در اصطلاح عرب که روایات معصومین علیهم‌السلام

<sup>۱</sup> ابن فارس، معجم مقانیس اللغة، ج ۱، ص ۳۲۴.

<sup>۲</sup> ابن فارس، معجم مقانیس اللغة، ج ۱، ص ۳۲۴.

<sup>۳</sup> ابن فارس، معجم مقانیس اللغة، ج ۱، ص ۳۲۴.

سلیس فارسی آن دارایی می‌شود. البته به نظر می‌رسد، که این کلمه مرکب از دو کلمه ما موصوله و لام ملکیت است یعنی وقتی می‌گوییم (القلم مال زید) در حقیقت گفته‌ایم (القلم ما لزید) یعنی قلم آن چیز است که برای زید است و اگر فعلی از این ریشه تشکیل شده (مثلاً تمول) بعد این ترکیب بوده است. در قرآن و روایات اهل بیت هم این کلمه به همین معنی به کار رفته است.

اما در فقه برخی از فقها مال را (ما یبذل یا زائنه المال) تعریف نموده‌اند.<sup>۴</sup> در حالی که این تعریف دوری بوده و معتبر نیست. تعریف دیگری ارائه شده به اینکه مال هر آنچه که مطلوب و مورد رغبت مردم باشد خواه به خاطر رفع نیازهایشان به طور مستقیم (مانند خانه، غذا و...) یا به خاطر چیزی که به واسطه آن نیازهایشان بر طرف می‌شود. (مانند پول و سکه طلا و...) <sup>۵</sup> پس مال دو دسته می‌شود؛ آنچه که نیازی از نیازهای انسان را رفع می‌کند و آنچه که به وسیله آن یکی از این امور (رفع کننده نیاز) حاصل می‌شود.<sup>۶</sup>

نمونه بارز و فصیح آن است. معمولاً در همین معنی به کار برده شده. البته می‌توان گفت این کلمه با مضاف خود می‌تواند معنی جدید بگیرد. همان‌گونه که در فارسی کلمه خانه با پیشوند خود معنی جدید می‌گیرد؛ (مثلاً گلخانه یا داروخانه و...) (لذا نمی‌توان برای خود این کلمه اصطلاح فقهی جست بلکه باید با مضاف‌الیه آن، به بررسی اصطلاح فقهی پرداخت. لغت دانان در تعریف مال به جمله (المال معروف) اکتفاء نموده‌اند.<sup>۱</sup> البته این فارس از مال تعریف به تمول شخص و اتخاذ مال نموده است.<sup>۲</sup> که دوری بودن این تعریف آن را از اعتبار می‌اندازد. نیز ابن منظور آن را به آنچه که مملوک واقع می‌شود تعریف کرده.<sup>۳</sup> اما باید توجه داشت که رابطه مال و مملوک عام و خاص من وجه است. زیرا برخی از مال‌ها مملوک هستند. برخی از مملوک‌ها مال نیستند. (بلکه حقوق یا ذمه هستند) و برخی از مال‌ها مملوک نیستند. (مانند ماهی‌های دریا) ولی می‌توان این تعریف را چنین اصلاح نمود که هر آنچه که قابلیت مالکیت را دارد مال گویند. لذا ترجمه

<sup>۴</sup> میرزای شیرازی، حاشیه‌المکاسب، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شیخ الشریعة اصفهانی، رساله فی تحقیق معنی البیع، ص ۲۳۱.  
<sup>۵</sup> فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة، ص ۵۱.  
<sup>۶</sup> بجنوردی، القواعد الفقهیة، ج ۲، ص ۳۰.

<sup>۱</sup> فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۳۴۴؛ صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة؛ ج ۱۰، ص ۳۵۸؛ جوهری، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۸۲۱.  
<sup>۲</sup> ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۵، ص ۲۸۵.  
<sup>۳</sup> ابن منظور، لسان العرب؛ ج ۱۱، ص ۶۳۵.

نکته دیگر در این ترکیب، آن است که (ال) در (المال) کدام نوع از (ال) است؟ این (ال) از بین سه نوع (ال) قطعاً زائده نیست. اما می‌تواند (ال) عهد ذهنی باشد. ونیز می‌تواند (ال) جنس ماهیت باشد؛ ولی (ال) استغراق افراد یا صفات نیست؛ چون که مراد ما از این کلمه همه اموال (مجازاً یا حقیقتاً) نیست. از طرف دیگر (ال) عهد ذکری یا حضوری هم نیست؛ چون مراد ما مال معین از قبل ذکر شده یا حاضر گردیده نیست. اما از بین دو مورد مذکور (ال) ماهیت جنس اولی است زیرا با حرف تقدیر (من) بهتر می‌سازد.

در کتب فقهی کمتر به تعریف بیت المال پرداخته شده که ممکن است بخاطر بداهت این واژه باشد از بین فقها دو نفر بیت‌المال را تعریف نموده‌اند. و بقیه اگر تعریفی کرده‌اند به این دو تعریف ارجاع داده‌اند.<sup>۲</sup>

محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد بیت‌المال را چنین تعریف می‌کند: «الأموال الّتی تستفاد من خراج الأرضین المفتوحة عنوة، و سهم سبیل اللّٰه من الزّکاة، علی القول بأن

همانگونه که گفته شد ترکیب دو کلمه (بیت) و (مال) منجر به معنای جدید میشود که نکات حائز اهمیتی در آن وجود دارد. اولین نکته اینکه بیت‌المال چه ترکیبی است؟ اعراب جر (المال) در استعمالات، اشعار به این دارد که ترکیب اضافی است؛ و نوع اضافه آن اضافه معنوی می‌باشد؛<sup>۱</sup> زیرا شرایط اضافه لفظی را ندارد. در اضافه معنوی بین مضاف و مضاف‌الیه می‌توان یکی از سه حرف (لام - فی - من) را در تقدیر گرفت. مثلاً در عبارت (غلام زید) حرف (لام)، در (صلاة لیل) حرف (فی) و در (خاتم فضاة) حرف (من) در تقدیر است. اما در اینجا نمی‌توان حرف (فی) را در تقدیر بگیریم. ولی حرف (لام) و (من) را می‌توان در تقدیر گرفت؛ که تقدیر حرف (من) اولی است؛ چون بیانگر جنس است؛ یعنی می‌گوید که جنس بیت‌المال از مال است نه خاک و آجر و سیمان که جنس خانه‌های دیگر است. یعنی اگر بیت‌المال را به اموال اطلاق نمودیم (من) در تقدیر است و اگر مراد محل نگهداری اموال بود (که در زمان ما چنین دلالتی از بیت‌المال مشکل است) (لام) در تقدیر است.

<sup>۲</sup> عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العالمة، ج ۴، ص ۱۰۱؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۲۶۱؛ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۴، ص ۳۸۹؛ معجم فقه الجواهر، ج ۲، ص ۱۰۸؛ گلپایگانی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۹۱.

<sup>۱</sup> برای اشنایی با اقسام اضافه به کتاب بهجه المرضیه سیوطی (تک جلدی انتشارات دارالفکر) ص ۲۸۱-۳۰۸ مراجعه شود.

بیت‌المال و در تعریف دوم نیز برخی مصارف و منابع بیت‌المال بیان شده است. که چنین برداشت می‌شود که خود بیت‌المال مفهومی انتزاعی از درآمدها و مصارفش است. در حالی که بیت‌المال شخصیتی است حقوقی، که قوام حقوقی آن مستقل از درآمدها و مصارف خود و نیز مستقل از مال حاکم اسلامی است؛ که مصالح امت اسلامی را در اموال عمومی محقق ساخته می‌تواند مالک شود، یا از مال خود به دیگری واگذار نماید، و نیز می‌تواند ذمه پذیرد، حتی یک طرف خصومت و دعوا قرار گیرد؛ در تمام این امور شخصی حقیقی که امین بیت‌المال است از جانب حاکم اسلامی مسئولیت دارد؛ به همین دلیل است که بیت‌المال دارای بخش‌های مختلف بوده و هر بخشی حقوق و اموال مستقل دارد. بهر حال در صدر اسلام هم به محلی که این اموال را نگهداری می‌کردند بیت‌المال می‌گفتند<sup>۳</sup> و هم به خود اموال این اسم اطلاق می‌شده است.

المراد به کل قربه لا الجهاد وحده»<sup>۱</sup> یعنی اموالی که از طریق خراج اراضی مفتوح العنوه و سهم سبیل الله زکات (بنا بر اینکه سبیل الله را مطلق قرب بدانیم نه صرف جهاد) حاصل می‌شوند.

میرزای آشتیانی در تعریف بیت‌المال چنین می‌گوید : «إن المراد منه حسبما يظهر منهم، بیتٌ یُجمع فیه ما یصرف فی مصالح المسلمین کبناء المسجد و القنطره و الخان و شقّ الأنهار و غیرها، مثل الجزیه و خراج المقاسمه و ما اوصی فی صرفه فی وجوه البرّ و ما یصرف من الزکاه فی سبیل اللّٰه إلی غیر ذلک ممّا یشترک فیه جمیع المسلمین.»<sup>۲</sup> یعنی مراد از بیت‌المال همان‌گونه که از کلام فقها برداشت می‌شود، محلیست که در آن هر چه باید در راه مصالح مسلمین (مانند ساختن مسجد، پل، بازار و...) خرج شود، مانند جزیه، خراج، مقاسمه، مالی که وصیت شده در راه خیر خرج شود و هر آنچه که جمیع مسلمین در آن شریکند، جمع می‌شود.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در تعریف اول به بیان برخی درآمدهای بیت‌المال پرداخته شده نه به تعریف

<sup>۱</sup> این شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۱ ص ۳۷۷؛ داستان مذاکره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با عمرو عاص .

<sup>۲</sup> کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱، ص ۴۰۲.  
<sup>۳</sup> آشتیانی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲،۲. تسویه

معنا کرده و در اصطلاح علم کلام آن را به علمی که به تنزیه خداوند از افعال ناشایست می‌پردازد، تعریف می‌کند.<sup>۷</sup> در قرآن نیز این ریشه بیست و چهار دفعه تکرار شده است. گاهی در کنار صدق<sup>۸</sup> و گاهی همراه با احسان<sup>۹</sup> و گاهی بعد از تسویه<sup>۱۰</sup> و نیز در مقابل هوی<sup>۱۱</sup> قرار گرفته است. در برخی از آیات امر به عدالت در گفتار شده<sup>۱۲</sup> در برخی دیگر عدل را نزدیک به تقوی می‌داند<sup>۱۳</sup> در برخی از آیات در صدد بیان حکم شرعی است. مانند: شرطیت عدالت در کاتب<sup>۱۴</sup> در شاهدان وصیت<sup>۱۵</sup> و در شاهدان طلاق<sup>۱۶</sup> و نیز در مورد شرطیت عدالت در تعدد زوجات<sup>۱۷</sup> و در قضاوت<sup>۱۸</sup>. دسته دیگری از آیات به عدول کفار از راه خداوند اشاره شده<sup>۱۹</sup> که مفهوم دسته اول از آیات، به معنی استواء انس دارد. در آیات الاحکام بیشتر مفهوم فقهی آن مراد است.

خلیل ابن احمد این کلمه را با دو کلمه سواء و استواء مرادف ذکر نموده است.<sup>۱</sup> و زبیدی آن را مرادف با عدل می‌داند.<sup>۲</sup> اما ابن فارس آن را دال بر استقامت و اعتدال بین دو چیز می‌داند.<sup>۳</sup> پس برای روشن تر شدن معنای تسویه باید معنای عدل و انصاف مورد بررسی قرار گیرد. در کتاب العین دو معنی برای عدل بیان شده است؛ یکی «المرضى من الناس قوله و حکمه» یعنی کسی که گفتار و کردارش بین مردم نیکوست؛ و دیگر «یحکم بالحق» یعنی به حق قضاوت کردن<sup>۴</sup>. ابن فارس این کلمه را مصداق اضرار می‌داند؛ زیرا دو معنی متضاد استواء و اعوجاج دارد. برای هر کدام از این دو، شاهد مثال‌هایی آورده است<sup>۵</sup>. فیومی آن را به میانه روی در امور و مخالف با جور تفسیر نموده و مرادف با تساوی می‌داند<sup>۶</sup> و مجمع البحرین آن را به تساوی بین دو چیز

۱. فراهیدی، کتاب العین؛ ج ۷، ص ۳۲۶  
۲. زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۱۹، ص ۵۴۸  
۳. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۳، ص ۱۱۲  
۴. فراهیدی، کتاب العین؛ ج ۲، ص ۳۸  
۵. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۴، ص ۲۴۶  
۶. فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ ج ۲، ص ۳۹۶  
۷. طریحی، مجمع البحرین؛ ج ۵، ص ۴۲۱  
۸. الانعام ۱۱۵  
۹. النحل ۹۰  
۱۰. الانفطار ۷  
۱۱. النساء ۵۸  
۱۲. الانعام ۱۵۵  
۱۳. المائده ۸۰  
۱۴. البقره ۲۸۲  
۱۵. المائده ۱۰۶  
۱۶. الطلاق ۲  
۱۷. النساء ۱۲۹  
۱۸. الشوری ۱۵ وحجرات ۹ و النساء ۵۸  
۱۹. انعام ۱ و ۱۵۰ و اعراف ۱۵۹ و ۱۸۱ و نمل ۶۰

عدالت آن است که هر چیزی در جای خود قرار گیرد. راغب اصفهانی آنرا عدالت معنا کرده<sup>۸</sup> در قران هفت بار این ریشه تکرار شده<sup>۹</sup> و در همه این موارد معنای (نییم) دارد.  
**مستندات این حکم مساوات**

برای اثبات این حکم، علاوه بر کتاب و روایات متعدد که بیانگر سیره قطعیه معصومین در تقسیم بالسویه بیت المال است، مستندات قاعده‌ی عدل و انصاف نیز قابل انطباق با این حکم است.

#### کتاب

بدون شک بسیاری از آیات قرآن کریم مردم را به عدل و انصاف دعوت می‌کند. که می‌توان از آنها و جوب را برداشت کرد؛ و قطعاً یکی از مصادیق بارز عدالت اجتماعی، تقسیم بالسویه بیت المال است.

الف) آیات قسط

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

فَإِنْ بَغْتُ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ

انصاف نیز مصدر باب افعال از ماده نصف است. که اسم مصدر آن نَصَف و نَصَفَه می‌باشد<sup>۱</sup> و ابن فارس انصاف در معامله را به رضایت بر نصف تشبیه نموده است<sup>۲</sup>. البته ابن منظور از انصاف به اعطاء الحق<sup>۳</sup> و زبیدی به عدل تعبیر نموده- اند<sup>۴</sup>. البته به نقل از فاروق اللغه انصاف به اعطاء النصف تعریف شده است<sup>۵</sup>؛ و فیومی آن را به برخورد عادلانه و از روی قسط معرفی نموده و اسم مصدر آن را به معنی اعطاء حق به صاحب حق است<sup>۶</sup>.

ظاهراً این تفسیر مناسب به مرتکبات ذهن مردم در عرف از کلمه انصاف است؛ زیرا اعم از اعطای نصف است که اعطای نصف مصداقی از عدالت است. پس فرق بین عدل و انصاف فهمیده می‌شود؛ عدل در اصل لغت مطلق تسویه را گویند و انصاف در لغت خصوص تسویه به نصف و اعطاء نصف است، ولی در عرف به مطلق تسویه انصاف اطلاق می‌شود. این فرق تأیید می‌شود با تفسیر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عدالت که فرمودند: «العدل يضع الأمور مواضعها»<sup>۷</sup>. یعنی:

۱. صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة؛ ج ۸، ص ۱۵۶.

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۵، ص ۴۳۲.

۳. نهج البلاغه؛ ص ۴۹۵.

۴. ابن منظور، لسان العرب؛ ج ۹، ص ۳۳۲.

۵. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۸۱۰.

۶. زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۱۲، ص ۵۰۲.

۷. بقره ۲۳۸ و نساء ۱۱ و ۱۲ و ۲۵ و ۱۷۶ و مزمل ۳ و ۲۰.

۸. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۸، ص ۵۴؛ عدل؛ ج ۸، ص ۵۳.

إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ  
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۱</sup>

و اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند میان آن‌ها را  
اصلاح کنید، و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود با آن گروه که  
تجاوز می‌کند بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد، پس اگر  
بازگشت میانشان به عدالت صلح برقرار نمایید، و همواره  
دادگری کنید، که خداوند دادگران را دوست دارد.

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
الْمُقْسِطِينَ»<sup>۲</sup>

و اگر داوری کردی میانشان به عدل و داد داوری کن،  
زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

قسط طبق تفسیر طبرسی عدل و انصاف است<sup>۳</sup>؛ و  
گاهی نیز به نصیب عادلانه هم قسط گویند<sup>۴</sup>. بنا بر این، آیاتی  
که امر به قسط می‌کنند، در واقع امر به عدل و انصاف  
می‌نمایند. اعم بودن دلیل از مدعا مضرّ به استدلال نیست.  
زیرا وقتی عامی ثابت شود خاص که بخشی از آن است ثابت  
می‌گردد.

ب) آیات عدل

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ  
يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۵</sup>  
به یقین خداوند به عدالت (فردی و عائلی و اجتماعی)  
و نیکی کردن و ادای حقوق خویشاوند (خود و خویشاوند  
معصوم پیامبر) فرمان می‌دهد، و از گناهان بسیار زشت و  
عمل‌های ناپسند و تعدی و تجاوز باز می‌دارد. شما را پند  
می‌دهد، باشد که تذکر یابید.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا  
حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ  
إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۶</sup>

همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به  
صاحبانش رد کنید (واجبات را به خدا و حقوق مردم را به  
مردم)، و چون میان مردم داوری نمایید (در مورد نزاع یا درباره  
اشخاص و حوادث) عادلانه داوری کنید. حقاً که خداوند شما  
را به نیکو اندرزی موعظه می‌کند، همانا خداوند همواره شنوا  
و بیناست.

<sup>۴</sup> راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن؛ ص ۶۷۰.

<sup>۵</sup> النحل ۹۰.

<sup>۶</sup> النساء ۵۸.

<sup>۱</sup> الحجرات ۹.

<sup>۲</sup> المائدة ۴۲.

<sup>۳</sup> طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰ - ج ۹، ص ۲۰۰.

ذَلِكَ فَأَنْزَلَهُمْ عَلَىٰ مَوَارِيثِ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَقْرَبُ مِنْ بَعْضٍ  
وَ أَوْفَرُ نَصِيبًا لِقُرْبِهِ مِنَ الْمَيِّتِ وَ إِنَّمَا وَرَثُوا بِرَحْمِهِمْ وَ كَذَلِكَ  
كَانَ عَمْرٌ يَفْعَلُهُ»<sup>۲</sup>

راوی می‌گوید از امام علیه‌السلام درباره تقسیم

بیت‌المال سوال شد. حضرت فرمودند: مسلمین فرزندان اسلام  
هستند، و باید در بخشش بیت‌المال به آن‌ها تسویه رعایت  
شود. و فضائل و برتری‌های (ظاهری و باطنی) آن‌ها، بین  
خودشان و خدایشان است. تمامی آن‌ها مانند فرزندان یک پدر  
هستند، که هیچ‌کدام بر دیگری به واسطه فضیلتشان در ارث  
بردن برتری ندارد. و این (تقسیم بالسویه بیت‌المال) سنت  
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای رسالتشان  
بوده.

گروهی که جدای از ما هستند، گفته‌اند باید عطای از  
بیت‌المال را مناسب با سوابق شخص در اسلام و آنچه که  
خداوند به وی عطا کرده است، باشد. از آن جهت که آن  
(تفاضل) در اسلام اتفاق افتاده است؛ و قیاس کرده‌اند آن‌را با  
میراث نزدیکان میت، که گروهی نزدیکتر از دیگری به میت

ماده امر و صیغه امر در این دو آیه، ظهور در وجوب  
دارند. دو لغت عدل و انصاف در برخی از روایات مترادف  
یکدیگر معرفی شده‌اند.<sup>۱</sup> و در برخی دیگر انصاف مصداقی از  
عدل معرفی شده است.<sup>۲</sup>

سنت

روایات مربوط به این حکم چند دسته هستند. در  
برخی از روایات، به کلمه بیت‌المال اشاره شده؛ و در برخی  
دیگر، از تقسیم درآمدهای دیگر بیت‌المال، سخن به میان  
آمده است.

روایت حفص بن غیاث از مولانا الصادق علیه السلام

عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ  
وَ سَأَلَ عَنْ قَسَمِ بَيْتِ الْمَالِ فَقَالَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ  
أَسْوَىٰ بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ وَ فَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَجْمَلُهُمْ  
كَبَنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا تَفْضُلُ أَحَدًا مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَ صَلَاحِهِ فِي  
الْمِيرَاثِ عَلَىٰ آخَرَ ضَعِيفٍ مَنقُوصٍ وَ قَالَ هَذَا هُوَ فِعْلُ رَسُولِ  
اللَّهِ ص فِي بَدْوِ أَمْرِهِ وَ قَدْ قَالَ غَيْرُنَا أَقْدَمُهُمْ فِي الْعَطَاءِ بِمَا قَدْ  
فَضَّلَهُمُ اللَّهُ بِسَوَابِقِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا كَانُوا فِي الْإِسْلَامِ أَصَابُوا

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه؛ ص ۴۴۸.  
<sup>۲</sup>. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص: ۱۴۶؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة؛  
ج ۱۵، ص: ۱۰۶.

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه؛ ص ۴۴۸.  
<sup>۲</sup>. فیض کاشانی، الوافی؛ ج ۲۶، ص ۲۶۲.

می‌تواند در کنار حکم عقل، آیات مذکوره و قاعده عدل و انصاف، مؤیدی برای حکم به تسویه در تقسیم بیت‌المال باشد، اما در این روایت چند نکته به چشم می‌خورد:

الف) امام علیه‌السلام دلیل تقسیم بالسویه را برابری مسلمین در مسلمان بودن معرفی نموده، و فضیلت‌های افراد را دلیل برتری سهم آن‌ها از بیت‌المال نمی‌داند؛ و برای تفهیم این مطلب، مسلمین را به فرزندان یک پدر تشبیه نموده، که دلیل ارث بردن آن‌ها از پدر، فرزند او بودن است نه فضیلت خارجی.

ب) حضرت برای این حکم، به سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تمسک نموده است، که ایشان نیز بیت‌المال را بالسویه بین مردم تقسیم می‌فرمود؛ و بعد ایشان ابوبکر نیز این سیره را ادامه داد<sup>۱۰</sup> اما اولین کسی که از این سنت نبوی تخطی نمود و موجب تحریف این حکم (و بسیاری از احکام الهی در اسلام) شد عمر ابن خطاب بود<sup>۱۱</sup>. بعد وی عثمان ابن عفوان به این بدعت دامن زد و دو رفتار بدعت آمیز

هستند؛ پس سهمشان از ارث به خاطر نزدیکیشان به میت، بیشتر است. پس به خاطر نزدیکیشان ارث داده می‌شود. و این کار عمر ابن خطاب است.

سند این روایت دچار خدشه است؛ زیرا در سلسله این سند حفص ابن غیاث است، که عامی مذهب بوده ولی مورد اعتماد است<sup>۱</sup>. و سلیمان ابن داوود منقروی را نجاشی توثیق نموده است<sup>۲</sup> ولی ابن غضائری او را ضعیف معرفی نموده که به وی هیچ التفاتی نمی‌شود<sup>۳</sup>. ابن داوود نیز او را ضعیف معرفی نموده است<sup>۴</sup>. اما با توجه به دقت نجاشی، حرف نجاشی بر تضعیف ایشان قابل رجحان است.

شخصیت دیگر این سلسله، قاسم ابن محمد اصفهانی است که ابن داوود احادیث وی را خوب و بد می‌داند<sup>۵</sup>. اما ابن غضائری احادیث او را در حد شاهد می‌پذیرد<sup>۶</sup>. آخرین شخصیت مورد بحث در این سلسله، علی ابن محمد القاسانی است، که نجاشی<sup>۷</sup> و ابن داوود<sup>۸</sup> او را توثیق نموده‌اند. ولی شیخ طوسی او را تضعیف نموده است<sup>۹</sup>. به هر حال این روایت

۱. ابن غضائری، رجال ابن الغضائری ص ۸۶.  
۲. نجاشی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعه؛ ص: ۲۵۵.  
۳. ابن داوود حلی، رجال ابن داود؛ ص: ۲۴۵.  
۴. شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی - الأیوب؛ ص: ۳۸۸.  
۵. ابن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مؤسسه نشر و فرهنگ اهل بیت، قم، بی تا، ج ۲ ص ۱۳۶.  
۶. همان مأخذ ج ۲ ص ۱۵۳.

۱. شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی - الأیوب؛ ص: ۱۵۸.  
۲. نجاشی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعه؛ ص: ۱۱۴.  
۳. ابن غضائری، رجال ابن الغضائری - کتاب الضعفاء؛ ص: ۶۵.  
۴. ابن داوود حلی، رجال ابن داود؛ ص: ۴۵۹ و ۵۴۴.  
۵. همان مأخذ ص ۴۹۴.

البته نمی‌توان تقسیم بالسویه بیت‌المال را جزء قاعده (بیت‌المال معد للمصالح) آورد؛ زیرا گاهی این تقسیم بالسویه به مصلحت جامعه نبوده، ولی اهل بیت آن را انجام می‌داند. همان‌گونه که تقسیم بالسویه بیت‌المال توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام، موجب جنگ جمل شد، که به مصلحت جامعه نبود. ولی آن حضرت این تقسیم را انجام داد.

**روایت ابی اسحاق همدانی از امیر المؤمنین علیه السلام**

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ «أَنَّ امْرَأَتَيْنِ اتَّتا عَلِيًّا عِندَ الْقِسْمَةِ إِحْدَاهُمَا مِنَ الْعَرَبِ - وَالْأُخْرَى مِنَ الْمَوَالِي فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدَةٍ - خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ دِرْهَمًا وَ كَرًّا مِنَ الطَّعَامِ - فَقَالَتِ الْعَرَبِيَّةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ - وَ هَذِهِ امْرَأَةٌ مِنَ الْعَجَمِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع - وَ اللَّهُ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْقِيَّةِ - فَضُلًّا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ»<sup>۲</sup>

ابی اسحاق همدانی می‌گوید: دو زن در زمان تقسیم بیت‌المال نزد حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام آمدند، که یکی از آنها عرب و دیگری عجم بود. حضرت به هر کدام ۲۵ درهم و مقداری غذا دادند. زن عرب گفت: یا امیر المؤمنین

را پایه گذاری نمود، یکی انباشت بیت‌المال و دیگری بخشش بی‌حساب از بیت‌المال. اما بعد از وی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، این بدعت را شکست و بیت‌المال را به تساوی بین مردم تقسیم نمود، که موجب رنجش گروهی از کبار جامعه مانند طلحه و زبیر شد. که این رنجش ریشه فتنه جمل گردید.<sup>۱</sup>

ج) حضرت در این روایت قول به تفاضل را به (غیرنا) نسبت داده‌اند و آن را فعل عمر معرفی نموده‌اند. که این مشعر به بدعت بودن قول به تفاضل است؛ و از مکتب اهل بیت (که ریشه را سنت خالص نبوی دارد) به دور است. قائلین به تفاضل، برای استدلال قولشان به میراث ذوی الارحام استدلال می‌کنند. در حالی که این استدلال بی پایه و اساس است؛ زیرا ما برای تفاضل ارث ذوی الارحام آیه صریحه و سنت قطعیه داریم، در حالی که برای تقسیم بیت‌المال به صورت تفاضلی، نه تنها نصی نداریم، بلکه بر خلاف آن نصوص زیاد و سیره قطعی نبوی داریم که گذشت.

<sup>۲</sup> حر عاملی، وسائل الشیعه؛ ج ۱۵، ص: ۱۰۷.

<sup>۱</sup> مازندرانی، شرح الکافی؛ ج ۱۰، ص: ۵۴.

صادق علیه السلام فرمودند. یعنی مسلمین همه در مسلمان بودن برابرند. و همگی فرزند یک پدر هستند. که طبق دلالت صریح آیه قرآن حضرت ابراهیم است. واوست که مسلمانان را مسلمان نامید. (الحج ۷۸) پس فضلتی بین مسلمین در مسلمان بودن نیست پس تقسیم بیت المال باید مساوی باشد.

**ادله قاعده عدل و انصاف**

می توان یکی از مهمترین ادله‌ی این حکم را قاعده‌ی عدل و انصاف دانست. بلکه شاید بتوان این حکم را مصداقی از این قاعده فرض نمود. طبق این قاعده، اگر مالکیت مالی بین دو یا چند نفر مردد باشد. و هیچ بینه و اماره‌ای بر مالکیت یکی از آنها در دست نباشد. و نص خاص بر تقسیم آن وجود نداشت؛ برای رسیدن صاحب مال به قسمتی از مال خود، باید آنرا بین آنها تقسیم نمود. در اینجا مناسب است که به پیشینه‌ی این قاعده و سپس به مستندات آن اشاره می‌شود.

**پیشینه تاریخی قاعده عدل و انصاف**

قاعده عدل و انصاف در بسیاری از ابواب فقهی جاری می‌شود. علامه حلی از این قاعده به اصله‌ی التسویه یاد

من عرب هستم و این زن، عجم است. حضرت فرمودند: من درباره‌ی فرق بین بنی اسماعیل و بنی اسحاق نمیبینم. (همه مساوی هستند)

در این روایت به تقسیم فیء بین مسلمین اشاره شده است. فیء در لغت به معنی غنیمت جنگی و خراج است<sup>۱</sup>. در اصطلاح آنرا به «هو ما أخذ بغیر قتال» تعریف نموده‌اند یعنی آنچه که بدون جنگ حاصل شود<sup>۲</sup>. به هر حال فیء، ملک طلق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان او بوده و کس دیگری در آن حقی و سهمی ندارد<sup>۳</sup>؛ پس از منابع بیت المال نیست. اما با توجه به کلمه‌ی «عند القسمة» در این روایت، معلوم میشود: که مراد از فیء معنای لغوی آن است. و نیز کلمه‌ی «أمرأتین» مشعر به آن است که مراد از فیء غنیمت جنگی نیست زیرا غنیمت جنگی تنها به حاضرین در میدان جنگ میرسد<sup>۴</sup>. پس ظاهراً مراد از فیء در این روایت خراج است.

در این روایت، امام عرب و عجم را به بنی اسماعیل و بنی اسحاق تشبیه نموده‌اند. مانند همان تشبیه‌ی که امام

<sup>۱</sup>. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین؛ ج ۸، ص: ۴۰۶؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة؛ ج ۱، ص: ۶۳.  
<sup>۲</sup>. محمود عبد الرحمان، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة؛ ج ۱، ص: ۳۱۷.

<sup>۳</sup>. شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة؛ ج ۲، ص: ۶۴.  
<sup>۴</sup>. محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۱، ص: ۲۹۵.

موسوی اردبیلی<sup>۱۲</sup>، زنجانی<sup>۱۳</sup> و سبحانی<sup>۱۴</sup> به این قاعده تمسک نموده‌اند. البته برخی از فقها مانند خویی<sup>۱۵</sup> و تبریزی<sup>۱۶</sup> این قاعده را ثابت نمی‌دانند.

### مستندات قاعده عدل و انصاف

شکی نیست که یکی از مهم‌ترین مستندات این قاعده، حکم عقل است. بلکه گروهی بر این باورند که تنها دلیل این قاعده حکم عقل است<sup>۱۷</sup>. البته برخی دیگر در کنار حکم عقل آیات و روایاتی را نیز بیان نموده‌اند. که می‌توان آنها را تأیید این حکم عقلی دانست نه تأسیس آن.

میتوان استدلال به حکم عقل را برای این قاعده به دو صورت مطرح نمود:

الف) عدل و انصاف از نظر عقلی نیکوست. یعنی عقل به حسن عدل و قبح ظلم حکم می‌کند. پس قاعده‌ی عدل از

نموده‌اند<sup>۱</sup>. ظاهراً سید محمد عاملی (صاحب مدارک) نیز به این قاعده، به عنوان یک اصل عقلی تمسک نموده است<sup>۲</sup>. بعد ایشان از اخباری‌ها محدث بحرانی در باب وجوب تسویه بین زوجات به این قاعده استدلال نموده است<sup>۳</sup>. بعد ایشان از متأخرین صاحب جواهر در مال مردد بین دو نفر، به این قاعده تمسک نموده و می‌فرماید: در حکم بین دو نفر ادعای مالکیت درهمی را دارند و بین‌های ندارند و آن درهم تحت تسلط هیچ یک نیست یا در دست هر دو است، خصومت بر اساس عدل و انصاف تمام می‌شود<sup>۴</sup>.

از فقهای متأخر میرزای نایینی در قاعده قرعه به این قاعده نیز اشاره دارد<sup>۵</sup>. آغا ضیاء عراقی نیز از این قاعده در کتب مختلف خود یاد نموده است<sup>۶</sup> و بروجردی این قاعده را بیان نموده است<sup>۷</sup>. از فقهای معاصر، سید حکیم در مستمسک<sup>۸</sup> امام خمینی در کتاب البیع<sup>۹</sup>، شهید صدر<sup>۱۰</sup>، حسینی طهرانی<sup>۱۱</sup>

۱۰. صدر، سید محمد، ما وراء الفقه؛ ج ۲، ص ۴۱۰.  
۱۱. حسینی تهرانی، ولایة الفقیه فی حکومت الإسلام، ج ۴، ص ۱۴۹.  
۱۲. موسوی اردبیلی، فقه القضاء؛ ج ۲، ص ۵۲۲.  
۱۳. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۹، ص: ۳۰۱۴.  
۱۴. سبحانی جعفر، نظام القضاء و الشهادة فی الشريعة الإسلامية الغراء، ج ۲، ص ۸۲.  
۱۵. خویی-مبانی تکملة المنهاج؛ ج ۴۱ ص ۶۷؛ ج ۴۲، ص ۵۱۵؛ خویی، سید ابو القاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، ص ۱۴۷.  
۱۶. تبریزی، أسس القضاء و الشهادة؛ ص ۶۱۴.  
۱۷. حکیم، مستمسک العروة الوثقی؛ ج ۱۴، ص ۲۴۹.

۱. علامه حلی، مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة؛ ج ۶، ص ۳۸۴.  
۲. عاملی، نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۴۲۰.  
۳. بحرانی، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة؛ ج ۲۴، ص ۶۰۹.  
۴. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۶، ص ۲۲۴.  
۵. نایینی، فوائد الأصول، بی جا، بی تا؛ ج ۴، ص ۶۸۰.  
۶. آقا ضیاء عراقی، شرح تبصرة المتعلمین، ج ۵، ص ۳۸۰؛ آقا ضیاء عراقی، نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۰۷؛ آقا ضیاء عراقی، الدین، کتاب القضاء، ص ۱۴۶: ۱۷۶.  
۷. بروجردی، تقریرات، ص ۲۱۷.  
۸. حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۲۴۹.  
۹. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۵، ص ۲۱۷.

## تطبيق قاعدة بر مساوات تقسیم بیت المال

با هر دو تقریر حکم عقل، این قاعده قابل انطباق با تقسیم بالسویه بیت‌المال است.

اما تقریر اول بر این اساس بود که عدل نیکوست، هر آنچه نیکوست عقل به آن حکم می‌کند؛ پس عقل حکم به عدل می‌کند. اما عدالت درباره بیت‌المال و تقسیم آن بین مسلمین، حکم به تسویه دارد. زیرا تک تک افراد مسلمین در آن شریک هستند؛ و فضیلتی بر هم ندارند؛ زیرا در مسلمان بودنشان که عامل تقسیم بیت‌المال بین آنهاست، با هم برابر هستند. اگر گروهی بر گروه دیگر در دریافت از بیت‌المال تفضیل داشته باشند، ترجیح بلا مرجح بوده که قبیح است. و این همان تقریر دوم حکم عقل برای اثبات این قاعده است. در کنار حکم عقل سیره‌ی عقلاء نیز بر این قاعده دلالت می‌کند؛ که میتوان آن را بر اساس حکم عقل دانست.

### سیره متشرعه

این دلیل وقتی ارزش پیدا می‌کند، که بدانیم در زمان معصوم حکمی بوده و شرایط اظهار عقیده‌ی برای معصوم

مستفلات عقلی است. که اگر مالی بین دو یا چند نفر مردد باشد حکم به تقسیم بالسویه آن مال بین آنها می‌کند.

ب) اگر در ملکیت مالی بین دو شخص مردد باشیم؛ و هیچ دلیلی برای ملکیت یکی از آنها نباشد. بدون شک اگر همه مال را یا بیشتر آن را به یکی از آنها بدهیم، ترجیح بلامرجح است؛ و اگر به هیچ‌کدام ندهیم، مخالفت قطعیه با علم اجمالی نموده‌ایم. پس بر اساس عقل، راهی جز تقسیم بالسویه آن مال بین دو فرد نداریم.<sup>۱</sup>

اما به قول سید حکیم، همان‌گونه که عقل در صورت عدم مرجح، حکم به تنصیف می‌دهد، حکم به تخییر هم می‌دهد. همان‌گونه که در دوران بین وجوب و حرمت این حکم را می‌دهد.<sup>۲</sup> این اشکال را این‌گونه جواب داده می‌شود که نزد عقل، تنصیف بر تخییر رجحان دارد؛ زیرا مقدمه علمی است بر اینکه مقداری از مال به دست صاحبش رسیده، ولی تخییر موجب چنین علمی نیست. اما به هر حال، آنچه که به غیر مالک می‌رسد نمی‌تواند تصرف کند ولو آنکه تنصیف با نظر حاکم باشد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. سیفی مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه‌الفعال فی القواعد الفقهیه الأساسیه، ج ۱، ص: ۲۱۰.

<sup>۲</sup>. حکیم، مستمسک العروة الوثقی؛ ج ۱۴، ص ۲۴۹.

<sup>۳</sup>. سیفی مازندرانی، مبانی الفقه‌الفعال فی القواعد الفقهیه الأساسیه؛ ج ۱، ص: ۲۱۱-۲۱۲.

۳. برخی منابع بیت المال دارای مصرف خاصی هستند مانند سهم سادات خمس و مصارف زکات ( غیر از سهم سبیل الله) و برخی دیگر مصرف خاصی در شریعت برای آنها تعیین نشده است که برخی از آنها متعلق به عموم مسلمین است مانند خراج و مقاسمه و... و برخی دیگر متعلق به منصب رسالت و امامت است مانند انفال و سهم امام از خمس
۴. تسویه مرادف عدل و انصاف بوده و عدل در لغت به معنای قضاوت به حق و انصاف به معنای اعطای حق است.
۵. از برخی آیات قرآن مانند آیاتی که سفارش به عدالت و قسط میکند و نیز از برخی روایات مانند روایت حفص و روایت اسحاق همدانی و نیز سیره قطعیه معصومین علیهم السلام و سیره متشرعه میتوان استفاده کرد که رعایت مساوات در تقسیم عمومی بیت المال ضروری به نظر میرسد
۶. در کنار ادله فوق برخی به قاعده عدل و انصاف هم تمسک کرده اند که در کلمات فقها این قاعده کاربرد داشته و اصلیتین دلیل آن حکم عقل است. با این تقریر که عقل حکم به عدل میکند چون حسن ذاتی دارد و مصداق عدالت در تقسیم بیت المال بین مسلمین تسویه است زیرا عامل دریافت این مبلغ از بیت المال مسلمان بودن آحاد جامعه است که در این عامل هیچ یک از مسلمین بر دیگری برتری ندارد.

فراهم بوده و معصوم آن را امضاء کرده است. به عبارت دیگر این مستند کاشف از سنت است؛ و می توان آن را ملحق به سنت دانست. از طرف دیگر، ریشه در حکم عقل و سیره عقلا دارد. که معصوم نیز جز آن ها، بلکه افضل آن ها است. همان گونه در بسیاری از اخبار این عدالت و تسویه گزارش شده، خصوصاً از امیرالمؤمنین علیه السلام در مدت حکومت داری ایشان، که صاحب جواهر این اخبار را متظافر معرفی نموده است.<sup>۱</sup>

نتیجه گیری:

۱. از آنجا که که قبل از اسلام واژه بیت المال وجود نداشته پس معنای لغوی مستقل از معنای اصطلاحی نداشته و فقها در تعریف بیت المال معمولاً به بررسی منابع و مصارف آن پرداخته اند که نشان میدهد بیت المال از مفاهیم انتزاع محسوب میشود در حالی بیت المال شخصیت حقوقی است. و از این لحاظ تعاریف مذکور قابل خدشه است.
۲. بیت المال مسلمین با بیت المال امام دو مقوله مستقل هستند که در برخی موارد استعمال بجای هم استعمال میشوند

۱. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ص ۲۱۶.

۵. ابن داوود حلّی، حسن، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران،

تهران - ایران، ۱۳۸۳ ق.

۶. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، مطبعة الحيدرية، نجف

اشرف، ۱۳۷۶ ق.

۷. ابن غضائری، احمد، رجال ابن الغضائری - كتاب الضعفاء، به كوشش

سيد محمد رضا حسینی جلالی، قم، بی تا.

۸. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، انتشارات دفتر تبلیغات

اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۰۴ ق.

۹. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۳، دار الفكر - دار صادر، بیروت

- لبنان، ۱۴۱۴ ق.

۱۰. ابوریه، محمد، اضواء علی السنّة المحمدیة، دار الكتاب الاسلامی، بی

جا، بی تا.

۱۱. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج

۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،

قم - ایران، ۱۴۰۳ ق.

۱۲. انصاری، مرتضی، کتاب الطهارة، ج ۱، کنگره جهانی بزرگداشت

شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، ۱۴۱۵ ق.

۱۳. آشتیانی، میرزا محمد حسن، کتاب القضاء، ج ۱، انتشارات زهیر -

کنگره علامه آشتیانی قدس سره، قم - ایران، ۱۴۲۵ ق.

## سپاسگزاری

از معاونت محترم پژوهشی به خاطر حمایت حمایت معنوی در

اجرای پژوهش حاضر سپاسگزاری می‌شود.

از آقای دکتر عبدالله علیزاده به خاطر بازبینی متن مقاله و ارائه

نظرات ساختاری تشکر و قدردانی می‌شود.

از داوران محترم به خاطر ارائه نظرات ساختاری و

علمی سپاسگزاری می‌شود.

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از آقای دکتر محمد رسول

آهنگران به خاطر مطالعه متن مقاله حاضر و ارائه نظرات

ارزشمند سپاسگزاری نمایند.

## منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه علی مشکینی، ج ۲، انتشارات الهادی، قم،

۱۳۸۱ ش.

۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ج ۱، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۷۹ ش.

۳. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، مؤسسه نشر و فرهنگ اهل

بیت، قم، بی تا.

۴. ابن بابویه، محمد ابن علی، الهدایة فی الأصول و الفروع، ج ۱،

مؤسسه امام هادی علیه السلام، قم - ایران، ۱۴۱۸ ق.

۱۴. آقا ضیاء عراقی، علی، کتاب القضاء، به کوشش میرزا ابوالفضل نجم آبادی، چ ۱، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۵. آقا ضیاء عراقی، علی، شرح تبصرة المتعلمين، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۱۴ ق.
۱۶. آقا ضیاء عراقی، علی، نهاية الأفكار، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، بی تا.
۱۷. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. بروجردی، آقا حسین، تقریرات ثلاث، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۱۳ ق.
۱۹. تبریزی، جواد، أسس القضاء و الشهادة، چ ۱، دفتر مؤلف، قم - ایران، بی تا.
۲۰. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چ ۱، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، ۱۴۰۹ ق.
۲۱. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایة الفقیه فی حکومتة الإسلام، چ ۱، دار الحجة البيضاء، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۸ ق.
۲۲. حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، چ ۱، مؤسسه دار التفسیر، قم - ایران، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، به کوشش محمد حسن قدیری، چ ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، بی تا.
۲۴. خویی، سید ابو القاسم، المستند فی شرح العروة الوثقی، بی جا، بی تا.
۲۵. خویی، سید ابو القاسم، مبانی تکملة المنهاج، چ ۱، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، ۱۴۲۲ ق.
۲۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات ألفاظ القرآن، چ ۱، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چ ۱، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامیة الغراء، چ ۱، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، ۱۴۱۸ ق.
۲۹. سیفی مازندرانی، علی اکبر، مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقهیة الأساسیة، چ ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۲۵ ق.

۳۹. عاملی، محمد، نه‌ایه المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام، ج ۱،  
دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم  
- ایران، ۱۴۱۱ ق.
۴۰. عبد الرحمان، محمود، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه، بی جا،  
بی تا.
۴۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعۀ فی أحكام الشریعۀ، ج  
۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،  
قم - ایران، ۱۴۱۳ ق.
۴۲. فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ج ۱، چاپخانه مهر، قم -  
ایران، ۱۴۱۶ ق.
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۲، نشر هجرت، قم -  
ایران، ۱۴۱۰ ق.
۴۴. فقه الرضا، ج ۱، به کوشش مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام در قم،  
مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام، مشهد - ایران، ۱۴۰۶ ق.
۴۵. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۱، کتابخانه امام امیر  
المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان - ایران، ۱۴۰۶ ق.
۴۶. فیومی، احمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۱،  
منشورات دار الرضی، قم - ایران، بی تا.
۴۷. کرکی، علی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۲، مؤسسه آل‌ال‌بیت  
علیهم السلام، قم - ایران، ۱۴۱۴ ق.
۳۰. شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، ۲۵ جلد، مؤسسه پژوهشی  
رای‌پرداز، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ ق
۳۱. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة،  
ج ۱، عالم‌الکتاب، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ ق.
۳۲. صدر، سید محمد، ما وراء الفقه، ج ۱، دار الأضواء للطباعة و النشر و  
التوزيع، بیروت - لبنان، ۱۴۲۰ ق.
۳۳. طبرسی، فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، انتشارات ناصر  
خسرو، تهران - ایران، ۱۳۷۲ ق.
۳۴. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرين، ج ۳، کتابفروشی مرتضوی،  
تهران - ایران، ۱۴۱۶ ق.
۳۵. طوسی، محمد، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۳، المكتبة المرتضویة  
لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، ۱۳۸۷ ق.
۳۶. طوسی، محمد، تهذیب الأحكام، ج ۴، دار الکتب الإسلامیة، تهران  
- ایران، ۱۴۰۷ ق.
۳۷. طوسی، محمد، رجال الشیخ الطوسی - الأبواب، ج ۳، دفتر انتشارات  
اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران،  
۱۴۲۷ ق.
۳۸. عاملی، سید جواد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامۀ (ط -  
الحدیثة)، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین  
حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۱۹ ق.

۴۸. کلپایگانی، سید محمد رضا، الدر المنضود فی أحكام الحدود، ج ۱،  
دار القرآن الکریم، قم - ایران، ۱۴۱۲ ق.
۴۹. گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب القضاء، ج ۱، دار القرآن الکریم،  
قم - ایران، ۱۴۱۳ ق.
۵۰. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی، ج ۱، المكتبة الإسلامية، تهران  
- ایران، ۱۳۸۲ ق.
۵۱. محقق حلّی، جعفر، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج  
۲، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، ۱۴۰۸ ق.
۵۲. موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، فقه القضاء، ج ۲، قم - ایران،  
۱۴۲۳ ق.
۵۳. میرزای شیرازی، محمد تقی، حاشیة المکاسب، ج ۱، منشورات  
الشریف الرضی، قم - ایران، ۱۴۱۲ ق.
۵۴. نائینی، میرزا محمد حسین، فوائد الأصول، بی جا، بی تا.
۵۵. نجاشی، احمد، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنّفی الشیعة، دفتر  
انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، قم -  
ایران، ۱۴۰۷ ق.
۵۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۷،  
دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، ج ۲، مؤسسه آل البيت  
علیهم السلام، قم - ایران، ۱۳۸۵ ق.